

شماره ۱۰۰  
 شماره ۱۰۱  
 شماره ۱۰۲  
 شماره ۱۰۳  
 شماره ۱۰۴  
 شماره ۱۰۵  
 شماره ۱۰۶  
 شماره ۱۰۷  
 شماره ۱۰۸  
 شماره ۱۰۹  
 شماره ۱۱۰  
 شماره ۱۱۱  
 شماره ۱۱۲  
 شماره ۱۱۳  
 شماره ۱۱۴  
 شماره ۱۱۵  
 شماره ۱۱۶  
 شماره ۱۱۷  
 شماره ۱۱۸  
 شماره ۱۱۹  
 شماره ۱۲۰



# هایدگر و دستیابی به هستی اصیل؛ بودن با دیگران، اما به شکلی دیگر عمل کردن (۷)

کتاب دکتر محمد علی احمدی

افکار و روش‌های آشنای منتهی‌المراد  
 با مدرنیسم و پست‌مدرنیسم، هر  
 شماره‌های گذشته «پس از کانت و گو  
 با دکتر احمد توفیق اشکار با کتاب «در  
 شماره گذشته بخش ششم این سلسله  
 گفت‌وگوها به بررسی «عقلانی‌های  
 از راه رسیدن به حقیقت» پدیدارگرایی  
 اندیشه‌پردازان و به‌گفته‌های و بحثی از  
 تفکر و ساری‌ترین حایه‌گر پرداخته شده  
 بود. در این شماره نیز به دلیل اهمیت  
 و حیاتی‌های فلسفی بازنه‌های هایدگر، به  
 بررسی اندیشه و آرای وی پرداخته شده  
 که از نظر طولانی‌ترین و بی‌شماره می‌گذرد.  
 این شماره خلاصه‌ای از نظرات  
 هایدگر مطرح شده در آنجا بیشترین  
 تلاش من بر این بود که نقطه تمرکز  
 خود را روی کتاب «هستی و زمان»  
 نوشته هایدگر بگذارم. اما آنچه به‌جای  
 دیگر می‌آید که توسط هایدگر مطرح شده  
 و امروزه بسیار به آن پرداخته می‌شود،  
 بحث عقلانیت تکنولوژیک یا «عقل  
 تکنولوژیک» است. هایدگر معتقد  
 است که در دوره مدرن، هستی به  
 صورت تکنولوژیک آشکار می‌شود که  
 نوع خاصی از عقلانیت را به‌وجود آورده  
 و باطلان «عقلانیت تکنولوژیک»  
 شایسته می‌شود. در این عقلانیت  
 تکنولوژیک، روح خود انسان به پدیده‌ها  
 و اشیا با روشی خاص صورت می‌گیرد  
 و این پدیده‌ها برای انسان به صورت  
 منبع ذخیره انرژی آشکار می‌شوند  
 به عنوان مثال، رودخانه را به دیگر  
 همانند قزوین و سواحل خلیج فارس و یا  
 جای قرار و حضور حتمی نمی‌باشد  
 بلکه امروزه انسان مدرن در این  
 رودخانه انرژی، حرارت و توربین‌های  
 حرارتی را می‌بیند. بخش دیگری که  
 برای اهمیت است بودن است که  
 به‌خطی (Intentionality) منطبق  
 امروزه به حوزه روابط انسانی هم  
 گسترش یافته یعنی انسان هم به  
 عدی، گسترش و انرژی‌ای اصیل دیده  
 که باید در یک سیستم برنامه‌ریزی  
 تمام توانمندی‌های پنهانش به‌ظهور  
 برسد و شکوفا شود. تکنولوژی، نوعی

شاکله حسن رفتار و انسان مدرن  
 شایسته این وضعیت به انسان هم تشریح  
 یافته و خود پدیدهای در خروجی برآید  
 توسعه شده است و این مشکل انسان  
 امروز به‌شمار می‌آید. بحث عقلانیت  
 تکنولوژیک هایدگر با اندکی  
 چشم‌پوشی و تسامح، یکی از تندترین  
 نقدهایی است که به مدرنیته شده  
 است.  
 «شاید اگر ما هایدگر و کسانی که  
 روی تفکر وی کار کرده‌اند معتقدند که  
 دوره دوم زندگی وی نگره انتقاد آمیزی  
 نسبت به دوره اول زندگی‌اش دارد. آیا  
 این موضوع درست است؟  
 «اینها معتقدند که میان دوره اول  
 و دوره دوم زندگی هایدگر چرخشی  
 به‌وجود آمده است. البته هایدگر در  
 هیچ جا اشاره‌ای نکرده که در  
 بحث‌های خود تجدیدنظر اساسی  
 کرده باشد. ولی در کتاب «هستی و  
 زمان» خود، که مربوط به دوره اول  
 زندگی فکری اوست، می‌نویسد که  
 هستی به صورت غیراصیل آشکار  
 می‌شود. ولی در عین حال انسان  
 می‌تواند با «مرگ بنگاه» به یک  
 رویکرد یا هستی اصیل برسد. اما در  
 دوره دوم زندگی معتقد است که در  
 هر دوره، هستی به شکل خاصی  
 آشکار می‌شود. در دوره یونان باستان  
 هستی به گونه‌ای آشکار شده و در دوره  
 جدید (عقلانیت تکنولوژیک) به گونه‌ای  
 دیگر آشکار می‌شود. وی در این دوره  
 بحث انسان اصیل را مطرح نمی‌کند.  
 به نظر او بیرون رفتن از درون  
 عقلانیت هر دوره به صورت بسیار  
 استثناء آن هم تنها توسط کسانی  
 همانند شاعران یا هنرمندان و افراد  
 برجسته امکان‌پذیر است. یعنی تنها  
 فرهیختگان و اندیشمندان زبده  
 می‌توانند بازگویی از عقلانیت حاکم  
 را بشکنند و بارقه‌های جدیدی را  
 آشکار نمایند.  
 «شما اشاره کردید که در  
 عقلانیت تکنولوژیک، انسان هم به  
 صورت یک منبع انرژی دیده می‌شود.

حاصل این روش مطرح می شود که چه کسی می تواند دارای چنین عقلانیت تکنولوژیکی باشد که انسان را وسیع تر از این جهان و پهنای آنها استفاده کند و از چرخش زمین در رابطه عقلمندی و پهنای آن استفاده می کند؟ هر این صورت یک قانون اخلاقی و نظام آبان دینی ایجاد می شود که در آن عدالت به عقلانیت تکنولوژیکی مسلط می کنند. شاید اگر چنگر به این مسئله پاسخ می دهد؟

فلسفه تاریخ را به دوره های مختلف تقسیم می کنند و معتقد است یک شی نزاریه که متعلق به همه دوره ها باشد. بدین ترتیب نمونه زمین در قرون وسطا به یک معنا آشکار می شود و در عصر جدید به معنای دیگر یعنی مابین زمین به نام زمین بد صورت ثابت برای تحلیل دوره ها نظریه

این تفکرها در هر صورت حاصل می شود. حاصل و محصول این تفکر در مورد انسان چیست؟ حتی چه کسی می تواند فکر از آن می گذرد چه کسی فکر می کند؟ البته شاید این تقسیم بندی از دیدگاه ایشان درست نباشد ولی تر هر صورت زمین یک وسیع خارج از جاست. یعنی هم مرتبه و جوامعی این زمین را است و هم خارج از جاست. ولی وقتی این مسئله را در مورد انسان مطرح می کنیم، در حقیقت از تفکر فکری ما صحبت می کنیم یعنی نگرانی طبیعی نیست به موضوعی باید تغییر کرده باشد. سوال این است که آن شخص که نگرانی این تغییر کرده چه کسی است و آن موضوع چیست؟

کسی که نگرانی اش تغییر کرده انسان مدرن است و آن چیزی هم که نگرانی نسبت به آن تغییر کرده زمین و طبیعت است. در اروپای مدرن نگاه به انسان ها به گونه ای است که انسان به عیب و به کمیت تبدیل شده است. در این روش عقلمندی از یک عیب دیگر بیشتر بهره می برند و می گویند از وقتی که ما شروع به آمدن مفهوم

سرعت زمان و مکان و عصب اینها تغییر کرده است. نگرانی از اینها آشکاره است. رفتاری فرد هم تغییر می کند. چنان که هایدگر در این باره می زند این است که کسی گوید فرض کنید محل کار شما یا خدمتگاه سه کیلومتر فاصله دارد و شما هر روز این سه کیلومتر را پیاده روی می کنید. شاید کسی رفتاری شما به نحوی می شود که می توانید دو یا سه کیلومتر دوری هم شرکت کنید ولی اگر شما از صبح تا اذان خود بیرون نیاید و تا شب پشت میز کارتان بنشینید و این کار می سال ادامه داشته باشد. دیگر نمی توانید هیچ گونه فعالیت حرکتی و ورزشی بکنید. او می گوید عقلانیت تکنولوژیکی همانند این مثال گونه ای است که حسی رفتاری به انسان امروزی تبدیل کرده که مفهوم عشق، محبت و دوست داشتن را تغییر داده است. هایدگر معتقد است که ابتدا باید شکل خاصی از روابط اجتماعی شکل بگیرد یعنی مفهوم خانواده زن مرد دختر پسر و روابط اینها با یکدیگر مشخص شود و پس از آن به عنوان مثال گفته شود که این دونفر عاشق یکدیگر هستند. از نظر هایدگر اگر روابط اجتماعی آن گونه نبوده هیچ گاه چنین رابطه عاشقانه ای آشکار نمی شد.

اما در شرایط پیشین وجودی که ما در این مطلب رسیده و زمان همزمان با او بود. یعنی نسبت در فلسفه بد وجود آمده بود که شکل فیزیکی داشت و بعدها شکل فلسفی به خود گرفته.

تکنولوژی در قرون وسطا به مدت ده پانزده قرن اصلاً رشد نکرد. ولی امروزه عمر مفید هر اختراعی ممکن است بیشتر از پنج سال نباشد. در کل قرون وسطا نحوه زندگی انسان از چهار قرن پیش از میلاد مسیح تا قرن چهارده و پانزده پس از میلاد تغییر چندانی نکرد. ولی امروزه همه چیز در حال دگرگونی است. وقتی

گفته می شود تکنولوژی، منظور از مکانیک نیست بلکه به معنای هایدگر می باشد. وقتی که جهان به صورت تکنولوژیکی آشکار می شود در واقع به معنی بازمانی (Represent) می شود و این بازمانی به معنی امکان گرفته. چرا که اصل مکانیک نیوتنی این گونه است. یعنی کنش تان. مثال خوبی می زد و می گفت که مکانیک نیوتنی همانند شلهونی است که آن را روی جهان می گذاریم و جهان را به شکل همان شلهونی می بینیم. یعنی جهان استعلایی که در این باره هایدگر می گوید که عقلانیت تکنولوژیکی سامانی ریاضی می سازد که آن را بر جهان مثال آن شلهونی منطبق می کند و جهان را این گونه بازمانی می کند. مشکل اینهاست که این وضعیت در روابط انسانی هم به وجود می آید. عشق دوست داشتن، ایثار، ایجاب و مرگ و ماجربا در زندگی جهان موج می زند و عقلانیت تکنولوژیکی آنها را به کمیت تبدیل می کند. مشکل هایدگر این است که واژه سازی می کند و در ساختن واژه در مرحله ای از زندگی اش دچار این وضعیت می شود. مشکل زبان این است که در واقع زبان کنونی نوعی غماد و نشان است و ما وقتی بدین طرز از این طریق بیان می کنیم آن را به قواعد زبانی کاهن می دهیم. به همین جهت زبان همواره بی اختیار متغییری می آید. به همین معنا که از پیش چیزی را به وضعیت موجود تبدیل می کند. به همین جهت وقتی می خواهیم از طریق زبان تفکر را بیان کنیم در واقع این ساختار متأخریکی پیشینی را به تفکر حمل می کنیم. در جای دیگر او این پرسش را مطرح می کند که آیا ما می توانیم بیرون از این زبان معانی دیگری پیدا کنیم؟

ما از طریق ساختار زبان می اندیشیم. وقتی حرف می زنیم خود فکر می کنیم. یک قیاس مفهومی یا زبانی

ما را وادار به فکر می کند و امادهای زبانی جهان را به شکل خاصی برای ما نظیر می کند. مشکل اینجاست که به عنوان مثال من می گویم که من زودتر از شما می گویم. وقتی من می گویم من زودتر از شما می گویم که این استعلایی وجود ندارد. خلاصه می گویم که متفر بشود. در صورتی که هر تفکر هایدگر اصلاً این است. به عنوان نیروی مستقل تصمیم گیرنده وجود ندارد. روابط اجتماعی و جهانها و دغدغه ها در ما خالتی را به وجود می آورد که سبب می شود این گونه عمل کنیم. از آنجا که ساخت زبان ما بر بنیاد مبتدا و خبر است. یعنی برای جمله ای بسازیم که مبتدا را مشخص باشد و چاره ای جز به کار بردن فعل نمی گذاریم. زبان ساختار اینها را باز می کند. شما به عنوان یک تفکر که در بیان کنید خود این متغیر یک متغیری می شود و تفکر را به شما مشخص می شود. می دهیم از جمله اینها هستی است. به باور هایدگر هستی قابل تقلیل به واژه نیست. یعنی وقتی می گویم هستی چیزی نیستی هم وجود دارد. در صورتی که چنین نیست. گفته می شود که در زبان معنای یک واژه در نمایان واژه دیگر شکل می گیرد. یعنی یک واژه خودش به خودی خود به نظر مستقل معنایی ندارد. یعنی وقتی می گویم آب کلمه آب هیچ مشخصی به طبع بی رنگ و بی بوی که ما می آشامیم ندارد. به همین جهت "شی" و "واژه" هیچ سختی با هم ندارند.

بختی دیگر این است که معنا همواره در یک واژه به تعویق می افتد. به عنوان نمونه، من نمی دانم آب چیست. معنی آن را از شما می پرسم و شما می گوید که در لغت نامه آمده که مایه ای است و... حال من می توانم پرسم که مایه چیست؟ در نهایت شما این توضیح را در جایی قطع می کنید. آنجایی که این پرسش و پاسخ ها در مورد یک شی قطع می شود. نشان



**نقشه عزیمت هایدگر**  
**در ابتدای قضیه اش**  
**با نقشه عزیمت دیگر**  
**فیلسوفان مدرن**  
**م تفاوت است.**  
**فیلسوف های مدرن**  
**پیش فرضی را**  
**می گیرند و می گویند**  
**که یک سوژه وجود**  
**دارد و یک ایزه و**  
**رابطه این دو**  
**معرفت شناسانه**  
**(اپیستمولوژیک)**  
**است. ولی هایدگر**  
**می گوید که اساساً**  
**این پیش فرض ها**  
**غلط است. سوژه و**  
**ایزه از هم**  
**جدایی ناپذیرند و**  
**دیگر این که شما در**  
**ابتدا در وضعیت**  
**پرتاب می شوید و**  
**سپس می آندیشید**  
**این گونه نیست که**  
**اول بیندیشید و**  
**سپس زندگی کنید**

می فسد که متافیزیک زبانی بر جمله  
حاکم می شود. کارل پوپر آن را به  
مردمان تشبیه می کند که پایه ستون ها  
در این فرمی بود و در نهایت فرجانی  
من استند. علم چیزهایی را در هر  
مرحله بدیهی فرض می کند و  
ساختنشان را روی آن بدیهیات  
من مازد. آن بدیهیات بعد از گذشتن  
فرومی ریزد، یعنی معنا همواره به  
تعمیق من لغت و برای این که جلوی  
تعمیق آن را بگیرند متافیزیک زبانی  
حاکم می شود و بخشیه را باطن  
من دهد. هایدگر می گوید که این را  
یک سو فاکتور همپوزان می خوانند که  
از سوی دیگر هم می خواهند به  
خواننده بگویم که در این مشکل را  
دارم. به همین جهت روی بعضی از  
واژه ها خط می کشد. از جمله این  
واژه ها اگزیتنس است. خودش تر  
بعضی از کلمات تغییراتی می دهد.  
درمان نیز از این نسبت پیروی کرده است  
مثلاً در کلمه (Difference) تفاوت  
به جای حرفه، حرفه را می گنجد  
یعنی آن را به (Differenz) تبدیل  
من کند و به این ترتیب معنای واژه  
از آن مراد می کند. هم اختلاف  
من شود و هم به تعریف این است. آن  
حرفه، که در ابتدا به جای آن می گذارم  
برای این است که من خواهند بگویند  
این اختلافی که واژه در زبان جاریه بینا  
را هم به تعویق من ایازد. بطریق  
من گوید که منظور من هم اختلاف  
است و هم به تعویق این است.  
یعنی چون هایدگر زمان را  
وارد معاملات خود کرده می خواند  
بگوید که هر پدیده نسبت به پدیده دیگر  
قدم و تاخر زمانی دارند. این که  
اختلاف ظاهری داشته باشی؟ یعنی در  
سیر تکاملی و پیشرفت یک شیء در زمان  
با شیء دیگر اختلاف زبانی دارند.  
هایدگر در مورد اگزیتنس هم  
این کار را می کند. مثلاً می گوید  
وقتی که ما می خواهیم در مورد  
هستی یا واژه های معمولی سخن  
بگوییم این واژه متافیزیک که دارد به

آن حیل می شود. پوپر همین دلیل  
تفسیر این خرد و آنچه من جدا تا نشان بدهد  
مطالعه تر آن نیست. به همواره تصور  
من کنیم که یک متن وجود دارد و  
یک تفسیر من که اینها از هم مستقل  
همیشه یعنی ما کسی هستیم که  
ایزه هایمان از خودمان مستقل است  
اما هایدگر این سخن را قبول ندارد.  
به نظر او شیء کسی هستند که در  
مسلکی به دنیا آمده اند. در خانواده ای  
بتولد شده اند و روزی می آیند. این و  
چشمی دارند. همه اینها جزو آن است  
یوان. شما نیستید. اگر همه اینها را از  
شما بگردانند، تو که چیزی از شما باقی  
نماند. این است که هایدگر می گوید  
شما در هر لحظه ای آماده آمدن  
نستید. هر آن حرفه ای که می خواند  
همان حرفه ای که نسبت به چکش که در  
هسته دارد هم با آن حرفه ای که در بدن  
یک حرفه است. مگر این که چکش  
تغییر شکل بدهد و حرفه اصل تکمیل  
من فراموش بگویم. شیء من که آماده  
تولد است. همه شیء من گویند. شیء یا  
سپس که هایدگر می گوید در واقع نیز  
اینها نیستند بلکه شیء من است  
تعلیق است. یعنی نسبت ها هستند  
که در هر حرفه من تولید هستند. حرفه  
و شیء به گونه ای که شیء من است  
به گونه ای دیگر است و شیء وجود  
متافیزیک هم که مطرح کردیم و در  
فرمانی این است. ما بود اما شما به  
گفته شد. اگر برای این صحبت هیچ  
استقلال وجودی قابل تشدید و مطرح  
کردیم که این شیء را می بردن تجسید  
آیا این یکی حرفه نیست؟ رابطه نسبت با  
صفت در اینجا چه می شود؟ شما گفته  
که کلمه هیچ معنی یا شیء ندارد و  
حاصل گفتار بود. حرفه من باشد و  
در این سطر به حضور یک متافیزیک  
در تمامی آنرا هیچ معنی می شود  
و تمامی نسبت را قطع می کند. این  
سوطی که موضوع علمه می خواند  
نقطه عزیمت هایدگر در ابتدای  
قضیه اش با نقطه عزیمت دیگر  
فیلسوفان مدرن متفاوت است.

فیلسوف های مدرن پیش فرضی را  
می گیرند و می گویند که یک سوژه  
وجود دارد و یک ایزه. رابطه این دو  
معرفت شناسانه (اپیستمولوژیک)  
است. ولی هایدگر می گوید که اساساً  
این پیش فرض ها غلط است. سوژه و  
ایزه از هم جدایی ناپذیرند و  
دیگر این که شما در ابتدا در وضعیت  
پرتاب می شوید و سپس می آندیشید  
این گونه نیست که اول بیندیشید و  
سپس زندگی کنید. اینها از هم  
در زندگی روزمره میلیون ها کیلو انجام  
من صمیمی بودن این که در مورد آنها  
فکر کنیم. مثالی خوب که هایدگر در  
این باره می زند و زبانی است. او  
می گوید شما هنگام آندن یک چیزمان  
با بل دست خود صحبت می کنید  
ولی فرمان را جفت نمی کنید مگر  
این که فرمان یک لحظه عمل کند  
به همین دلیل به نظر هایدگر رابطه  
ما با پدیده ها، کلمات نسبت به  
رابطه این وجودی است. واژه ها نیز  
این گونه هستند یعنی برای ما  
بشماره (Transparent) هستند.  
ما هنگام صحبت به واژه ها فکر  
نمی کنیم. مثلاً ما می گویم  
اینها را می بینیم. ما می بینیم که همه ما  
این لفظ در مورد زبان (Grammar) و  
زبان همیشگی و حال این مسئله مطرح  
می شود که آیا به بیرون می آید این  
اعتراف منطقی که است و آیا این  
همیشه سخن می گویند. این  
هایدگر در جمله نخست تلاشی  
من کند و واژه ها را می کند که اینند به  
نتیجه نمی رسد. در جمله دوم  
مباحث هنری همچون تصویر و  
موسیقی تأکیدی کند. او می گوید این  
مقولات توانمندی های دارند که  
توانستند این مباحث متافیزیک را  
بلا چالش بکشند و خود وی سعی  
می کند این موضوع را از بعضی از  
شعرها نشان بدهد. به طور وی دوبار  
از هنری اصیل چهارگانه ای شامل  
آسمان زمین، میراث و جادوگران جمع  
شده است و مطرح می کند که این

